









M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE8574

بسم الله الرحمن الرحيم

بی نیلخا ناز و از پیدائی د اطمحار ما  
ای بهارت بی شوق از گل و انخار ما  
نام ما استخا کج بود و کجا آثار ما  
فور برنگی باز نیز سنگه افوار ما  
قطره شایانی زان بحر این انخار ما  
ای کم از کم رو بیت این همه بسیار ما  
حجت هستی تست این هستی انکار ما  
بی پروا است استخا طاسر طیار ما  
تا بیدارت ندارد دیده آبصار ما  
گرچه زینهار وفق است و گریه باز ما  
و عجزیم قدس تو ممکن نباشد بار ما

اسی غمی ذات تواز اقرار و از بهکار  
 فی بہارت ہستی مانی خزانہ نیستی  
 کہ مخفی بود اندر غیب مطلق ذات تو  
 رنگ بیکست صلی نگاہ و رنگ  
 ہستیت خود بحر حسیست ناپید کنار  
 ماکہ باشم از خود فی حضرت شام زرتیم  
 عید من ہی خود تو فی این تو چون من کہ شوم  
 کی رسید شامین فلک اندر ہوا می اوج تو  
 از چہ دوست نگاہ پازیر کہنت رسید  
 کی سیالی یابا ند حضرت تو چون چند  
 فرض کردم گر حجاب نور طلیعت و ورشد

عین دور است درستی با تو کو  
کار با حق است آفرین کار و  
حیرت اندر حیرت آید حیرت  
بست با حق است سر تابی کار با  
نگار میگردد زبان اهل عرفان  
معارف است ای خدایا بر ما  
داده ام آزادی را

پیشانی

[illegible][illegible]



[illegible]

و شناسائی چنان آید رخ نریکا و  
روخ دیگر است که بنم اوجده هزار  
را با و کز مری جلالت است  
خود توئی ناظر توئی منتظر ای جان

شخصیت ماری است بر کنج حمالش آفتاب  
کنج می آید بدست ارشته گرد و مار

نمودن محلی کرده بخود آن بسته عیارا  
مقتضای حسن باشد جلوه گردون بخود  
یار آن رسو تو انعام را بیا منون و حجر  
سوی او گیسو شکست باید کان عطر  
خون دگر نشت تا بند بسو ما سوی  
بسکه محمل یکا گاهی سو ما هم کرده بود  
محقق در ذات او بود هم چون او غن  
در ازل چون قیامت نشت از ره  
بود شاخ و برگ گل در تخم و آتش شنبلیله

<p>خود بکل کرده خود آن بسته عیار را  متقضا حسن باشد جلوه گردن بخود  یاربان رسو تو انچه در آید منون و سحر  سوی او گیسو مشکینت یاد کان عطر  خوش بگذشت تا بنده بسوگما سوی  بسکه جل نیک گاهی شوکام کرده بود  تحقی در ذات او بودم چون غن  در ازل چون ق بگذشت از کله بود  بود شاخ و برگ گل در تخم و آتش سنج</p>	<p>شاید روی خود آید گل خیار را  مهر و در آید بین شاد گفتار را  کز طلسم جا و دوش تو نماند شیار را  شد پزیندوی ال کویش عیار را  تا بیا رسوگما آن یار خوش تیار را  کوز استشنا نکرده رو با شخصار را  سرخ و سید یاد بر سر اسرار را  دید بالا حال نقد و حسن بین یار را  در تماشا خوش شد سیرین تیار را</p>
---	---



از تپای تاب بزم و در حال بار  
مسبح خراب کرده بدیداریدم  
اسلام از گذشته در عشق ایستادم  
ایندم قدم بگفتم  
دی بایندین مجازی دیدم  
ایگو سبب با شلختن بزم  
تا پیش از وفای خودی سوزان  
نگیشتن از آن کوچه با  
فلو کز دست من خزان

بسیار خست نقد است را نکودیده  
ز دم صد جا که گروه دلم از تنه محنت  
بر ازور کا شهر است و امانم بچند  
غم مبتلا بمیکوم که شیطان از طرف  
بجسد یا سوا شاهین است کی فرو آورم  
مکان لا مکان دارم نشانه‌ی نشانهاست  
شناور اندام اندر بحر حبت و جوی غری

شنا کردن درون بجز بر سخت مشکل بود  
بیازوی نیماز غیر کاری کرده ام پیدا

<p>اشبخت است که در حلقه جهان در          و شبستان جهان منطشع سحر          چکد از ابر مجازم شحاته تحقیق          ز ابر بام طور ای فرد ابردار          منظر حضرت عشقت بسو فقر          اوج گری مابین که نصرت لکوت</p>	<p>نیر نور خدا کرد طسوع از ترما          بفرغ ست مه حار و با اخرما          قدم دید حقیقت شده چشم ترما          جبره نوش کن ایندم زمی ساخرما          که نهاد افسر شاهی جهان بر سرما          جلودر سایه شد اندر تبال و پرما</p>
---	--

[illegible]



















<p>عشق بزاران حقیقت بی سرانند ای نثار چون سر اینها ز حواکش سجایا گوی است</p>	<p>ذات حق خورشید و این عیان و آید از رخ پر خورشید و این نور خورشید است</p>
<p>تا پیش فرات ما را کشد آتش آید صورت ایمان عالم خط و اکت است</p>	<p>ذات خورشید است فی الواقع نور محیط در جای نیستی تا نیست بر تن نیستش</p>
<p>در صفات و ذات این پیدا کن ظلمت آباد عدم روشن با صفا است</p>	<p>استد و نقطه اش نقش جهان نقش است هم حوت هم قدم صم هم امکان جد و جد</p>
<p>و قرآفاق نقش نسخه آیات است در نگاه دیده بنا سجد است</p>	<p>ملک بیونی و چون هموز و هست انما در مکان لا مکان تعمیر عمرانات است</p>
<p>جان یا بند قید کند بهوا است شوخی و ناز و غوغا طرز آرا است</p>	<p>دل و تکیه حلقه زلف و تو بای است غارت گر قرار دل و زهرین شکب</p>
<p>دار و پیش سجان و دلم ز کرا است وردم هر آنکه را و علاج هم است</p>	<p>شور و فغان ناله و سوز گداز آه از نسخه طبیب نباشد شفای من</p>
<p>چشم نگه بناخن شکستای است چشم نگه بناخن شکستای است</p>	<p>در ریشه مرا و من آنقا و صد گره در ریشه مرا و من آنقا و صد گره</p>

[illegible]















۳  
در این کتاب که در علم و ادب است  
و در آنجا که در علم و ادب است  
و در آنجا که در علم و ادب است  
و در آنجا که در علم و ادب است

<p> سحر از آذنت عین خیر و او که گل  صانع جزو کل این جبر فرد و هست  دست میداو تو می گشت جهان را کیسه  چرخ با این همه میجری و پیدا و گری  شد بقران کسی جان و دل و ایمان </p>	<p> نظر لطف سوی ملل شد امیکرد  کاش میاشت دوشش و من و امیکرد  باز یامانی هر گشته کف پامیکرد  بر سر گشته جور تو چه میها میکرد  که مدام ز سر الطاف تقاضا میکرد </p>
--	--

اگر شود جلوه گر اندر نظرش باز دنیا را  
یوسف مصر کند آنچه زلفش میگرد

ول ما انچه را غبار تن میگرد  
بحریم حرم دور و کلبا کشت  
شیشه بود و لم با که طبع حیرت  
عین دریاست جام بگاه تحقیق  
لمی قدریم و افزونی جاهش با هم  
حاصل غیرت من بود پریشانی دل  
دل من همچو سپند ان بسراش عشق  
در برم ابد بود ویراز خونا بے

شاهان  
آگاهند بسیار به محبت  
درد دل چو تخمین نال بهر گشتند  
شوریدگان چون جان جلال ببار  
تسکین دل بکلام دل عالم گشتند  
بیاچار چو غش و

این چشم اشفات که بر حال و گزانت  
 بر گشتگان چشم و اسیران و زلف  
 مارا بر و بر و دگر گزیند بیاب  
 بر با صبا و بر با صبا

بیا بوس اهل بیتا گذار من  
تا جان دل شاد و قد آید عانتند  
لست آمد و گلشنه بهار آورد  
نشاط دخی آمده در آنجا  
ترا سحاب فرماید جان آنرا  
باب خود دون و چرخ الحار آورد















<p>هستم از صبح ازل دوستی خوشتر          خورده ام من جامی از دست سحرگر</p>	<p>ای نیاز از جوش مستی بکیدی فارغ نیم          نیست جز با هو و شور من تا ابد کار می درگ</p>
<p>هر چه از سر و فنون اندر جهان بکنیش          نیست بر دلم از غیر سوزن آستان          خسته ام که اول کوی تیان دوستم          در ازل شغل دلم عشق تیان بوده است</p>	<p>جادو چشمان قیان تیان بکنیش          فارغ از سود و زیان و جهان بکنیش          زانچه مستغنی از جور و جفا بکنیش          زمین سبب و شتاب اندر کاران بکنیش</p>
<p>طالبا بر خیز و در چون سایه همراه من          زانکه در راه حقیقت خوش روان بکنیش</p>	
<p>ایچیز صحبت از تو تیان بکنیش          هر چه از سر و فنون دید پیداند جهان          دل بامید که گاهی هست در امن نیست          جان تقابل تنگ گشت و ابدانم          اگر نمی باشد از شور غوغا جهان          چون بنا شد این ناغم بدایع از کوه شغل</p>	<p>و خیر از شام است از تو تیان بکنیش          غمزه چشمان جادو در میان بکنیش          در ته خاک و کوی آن تیان بکنیش          دل بنوازند بر پی جوی تیان بکنیش          روز و شب شویش از جوی تیان بکنیش          پروانه از روی یکسوی تیان بکنیش</p>

[illegible]







روایت لام و سیم

روایت		زاد بنامین اگر بدین می دارد و هموس ملت و این عشق از جمله ملتهای نکوست چون اینجا من اسیر یوسف بصر نیم نه بوصول نام جان و فراق آسودگی
لام		آن کیش در دیده چرخان صفای عشق زین جهت ره میروم بر جاده این شهر در نظر دارم نه از آن یوسف کجاست از که جویم حاره این یوسف بدین عشق
روایت	امی نیاز از گفتگوی این بس که کیش محو شوند تماشا می سرخ جانان عشق	
روایت		جلوه گاه ذات بین بنظر الوان ل گنبد گردن عالم از جایی پیش نیست دید چون میدان ل بر آن سلم نقض است چون اینجا می شوم من مبتلا می بوی در ضابط ل جصدق جان همیدارم
سیم		عش سلطان جو لبین می کادل که نمودار آمد از بحر بی پایان ل نهی حکایت است محبت و بر آن ل صد نه از آن یوسف بصر و کجاست تا امید باشد رسیدن است آن ل
روایت	از میان این آن خاموش نشین نیماز باش شفق بدید سرخ جانان دل	
سیم		در راه حق اندیشی میوم و میرقصم جای زمی باقی ز دست خوش است
سیم		دست از خود و خوشی میوم و میرقصم با کثرت مشتاق میجویم و میرقصم

این کیش در دیده چرخان صفای عشق  
زین جهت ره میروم بر جاده این شهر  
در نظر دارم نه از آن یوسف کجاست  
از که جویم حاره این یوسف بدین عشق  
جلوه گاه ذات بین بنظر الوان ل  
گنبد گردن عالم از جایی پیش نیست  
دید چون میدان ل بر آن سلم نقض است  
چون اینجا می شوم من مبتلا می بوی  
در ضابط ل جصدق جان همیدارم  
عش سلطان جو لبین می کادل  
که نمودار آمد از بحر بی پایان ل  
نهی حکایت است محبت و بر آن ل  
صد نه از آن یوسف بصر و کجاست  
تا امید باشد رسیدن است آن ل  
از میان این آن خاموش نشین نیماز  
باش شفق بدید سرخ جانان دل  
در راه حق اندیشی میوم و میرقصم  
جای زمی باقی ز دست خوش است  
دست از خود و خوشی میوم و میرقصم  
با کثرت مشتاق میجویم و میرقصم



<p>۲۰</p> <p>فلانی زلفش ایوی جانان</p>	<p>فلانی زلفش ایوی جانان</p>	<p>فلانی زلفش ایوی جانان</p>
<p>شوم کافر اگر تسبیح در نماز ندارد</p>	<p>زرقید که در دین عشق اگر آزادی بخشد</p>	<p>زرقید که در دین عشق اگر آزادی بخشد</p>
<p>که این صیقل خود را بر سر و آرزو دارم</p>	<p>مقام خمت دل میخواهم از چشم غیر کان</p>	<p>مقام خمت دل میخواهم از چشم غیر کان</p>
<p>اگر این صفا فراموشی چه بسیار آرزو دارم</p>	<p>نکاه اندکی محری بعد از بزل دارم</p>	<p>نکاه اندکی محری بعد از بزل دارم</p>
<p>زرقیض عالم دمی مرگ ز نماز آرزو دارم</p>	<p>بدور زندگی یک خطه اساتیر بنیم</p>	<p>بدور زندگی یک خطه اساتیر بنیم</p>
<p>نیاز از زبانه عقل و خود هرگز نرس از من</p>	<p>که هر دم مستی از چشم سرشار آرزو دارم</p>	<p>که هر دم مستی از چشم سرشار آرزو دارم</p>
<p>اتش ز روی شمع پروانه داده ام</p>	<p>ما جانج و بدبر جانانه داده ام</p>	<p>ما جانج و بدبر جانانه داده ام</p>
<p>جانا سخی که بوسه پاکانه داده ایم</p>	<p>در بوس با بایات نه و تم بلو سیت</p>	<p>در بوس با بایات نه و تم بلو سیت</p>
<p>سوگند زلف او توامی شانه داده ایم</p>	<p>از ناگاه کشاز دل بو بوس بار</p>	<p>از ناگاه کشاز دل بو بوس بار</p>
<p>دست طلب بدست که مایه داده ایم</p>	<p>تا چند خستگی و غریبی بسکسی است</p>	<p>تا چند خستگی و غریبی بسکسی است</p>
<p>بوس نیاز بر لب پمانه داده ایم</p>	<p>زاد طمع در از زبانه بوس خوش</p>	<p>زاد طمع در از زبانه بوس خوش</p>
<p>احوال منبتم بحرم که سر و دست از</p>	<p>ایمان دین بکافرتخانه داده ایم</p>	<p>ایمان دین بکافرتخانه داده ایم</p>
<p>چو بلبل ذوق نالیدن ندارم</p>	<p>هوای سیر گل دیدن ندارم</p>	<p>هوای سیر گل دیدن ندارم</p>
<p>وگر پروای گل چیدن ندارم</p>	<p>زرد آغستان دل بلوغ و بهارم</p>	<p>زرد آغستان دل بلوغ و بهارم</p>

رویدن نسیم

بجاست اینج کاییدن ندارم

شسته روزی تشنه خون غم

کیم هم در فلاب خاییدن غم

مین تحیف دادم و دایه خیال

پرو باز دایه خیال

بهدام به بهاری می خورن

دیوان خاری بنابر

بوس چمن بخت گل صدف

بجای از غنچه خنجر

و کجین لب زردیدن ندارم

زندی صفت چیدن ندارم

و باغی خنجر چمن بخت

بجای سینه نم دارم

دیوان خاری بنابر

بجای از غنچه خنجر

و کجین لب زردیدن ندارم

زندی صفت چیدن ندارم

و باغی خنجر چمن بخت

بجای سینه نم دارم























قیامت سازان که از دست خداوند  
 بگریخته اند و در دنیا بزیاده  
 چشیده اند و در دنیا بزیاده  
 چشیده اند و در دنیا بزیاده

<p>جمع دست حاصل از دو ای قیاب          در دم اعلاج شراب وصال است          ظالم لایک میشود اندیم اگر شراب          ما داغ شپور غ و دم ما هتاست</p>	<p>روحی که دید هام که پرشام ایخنین          بیدر دم بساز تو در نام ایخنین          کردی و در کشیدن بیگانم ایخنین          شد لیلته البراة بجا شام ایخنین</p>
---	--

دارم بطبع میل سخن سخنان مبار  
خواهم که یک دو شمر دگر خوانم سخن

چو نظاره رخ جانانم این چنین  
 میسوزی آبخان گزند و دوشی  
 دولا بخرج بشود آفر عرق آب  
 یارب ان زشتی شرکان گیت این  
 مانسته ام خیال رخ زلف آن نگار  
 کوه ششم که بود حصول تمام عمر  
 لب تشنگ نشسته کامم جگر تشنه منو  
 فی گریه سینت گشتم و ما گریه آب  
 زمین بیشتر تو من شد آسمان من تو ام

یوسف دامنم در دستش  
 بجز آنکه در دستش  
 نیکوئی اولی  
 اگر در شان  
 سکن اولی  
 دیوان فارسی  
 دره بابایی  
 بدین نظر  
 دره بابایی  
 بدین نظر  
 دره بابایی  
 بدین نظر

[illegible]



نمایان ز عیان سگرو آخر مشهور  
 ز خواب تم سبزه گرد و گشته کار  
 بیگانه قمارم نه چه شد بایقار  
 که درو شتم نماندیم غنا افتخار  
 بکین هست و ایام خمین بی نشان  
 تماشای در گم دارد این تیره دار  
 بصیر اگر میگردد و بجقشکار  
 جبابی دیگری باید مفتوح شمار

فیس از من بخوار بجز در دیار درمانی  
که بنوعی شش خود دیار اندر دیار من

بار و بار تو خوشی از سر باران  
 شد جهان رو بر می خوار  
 از نگاه ما گذر کرد آن بت عیار  
 رشته جانم گشت از سینه زار  
 عشق خوار است و مونس عشق باران

این برادر خودی سوز از شک  
 کاروان خون ملک نامی زین  
 ظالمش پید اندر صورت اهلان  
 از عظم نقطه مرکز خود اقلیم ملک  
 چشم دل کشا و بنگر دست کاران  
 نوزد نشن مردم از آن بجای  
 نایب و گریه مردم از آن بجای  
 ازین نیت منگلی است



رویت فون

[illegible]

ربا رانی غنیوار و بر محیط هر تار من  
مین میگردد و هما از سایه دیوار من  
تارسانند و در شامت بگو جان عطار من  
میدهد بیگانه اندر دیده منظار من  
حاکم عقل بدر شد از سر شیار من  
چون بخود غرق نمود آن قلم ز رخا من

نیست خیز آننگ عشق آواز سبقتان  
 بسکه ششم سایه بر در زربال محراب  
 ای مشک گلشن سوسو کاغذ بیا  
 حسن بان بصر حق بنی شال عنایت  
 آمد اندر ملک جان تحت قیل سلطان  
 امجدور یا محیط آفتابم شد معراج

والا ف المصائب فيه شجون

عیدست سابق در سخاوت با من  
پیمان تو به شکن و پیمان ساز من  
بهنشگام زهد و قوی و تقوی گذشت  
و اولیای

برای اطلاع

کر دمار ابے نیاز ان قبلہ اہل تسبیح  
مطہ فرما شد باحوال دل افکار من

حریق متلبہ والسارکنون  
والمجریہ منهاج ومانون  
بمنفسنا عما یبطون  
واللذہد والفقیر بمنون  
حضور الکی علی الاسوان مسنون

اسیر عشق مفتون ست و چو  
منید اند طیب آزار مارا  
ز ما تو هستم اندر خطا  
شهید اکبر است این گشته عشق  
بیا جانان بچشم بطف فرما

و تخم الدان مخلو و مدنون

[illegible]







[illegible]



این عالم را می بیند و دنیا را  
 محیط فیض و ارشادی اجلیم قرار داد  
 در دریا تجریدی گلستان مغریدی  
 شبستان جهان شد سجود و روشن  
 گرفته صورت قالی نیزش سیرت جا  
 بخاشاک وجودم رو نگاه گرم کوشش  
 در شوق عشق محبوب این گشتم تویی

شهنشاه علی حای بی ثانی تاجی  
 سر با حسن جان بخشی به جهان تو  
 بشکل مصور انسان جهان را  
 که طالع گشته از آفاق عالم آیینی  
 زبان شمع شد در سحر اوج سخن  
 برین از آسمان شد شعله نایب  
 که تصویرم مصور شد بر صورتی

چه غم داری نیاز از رفتن تنها ازین عالم  
 که سلطان المشایخ یا رجا نشت و همراهی

اوج جلوه گوییت بهر چه می هر سو  
 ای قلیله ایمانم و می جان دل و جانم  
 اندر دل بهر قطره در سینه به موج ماند  
 این جمله ضایع را مرجع توئی ای جهان

راه تو کوئی تو هر ای می هر کوئی  
 روسوی تو گردانم هر طرفی هر سوئی  
 خود بجز محیط است این هر سو و هر سوئی  
 تعبیر نیست اینک هر ای می هر سوئی

این عالم را می بیند و دنیا را  
 محیط فیض و ارشادی اجلیم قرار داد  
 در دریا تجریدی گلستان مغریدی  
 شبستان جهان شد سجود و روشن  
 گرفته صورت قالی نیزش سیرت جا  
 بخاشاک وجودم رو نگاه گرم کوشش  
 در شوق عشق محبوب این گشتم تویی  
 شهنشاه علی حای بی ثانی تاجی  
 سر با حسن جان بخشی به جهان تو  
 بشکل مصور انسان جهان را  
 که طالع گشته از آفاق عالم آیینی  
 زبان شمع شد در سحر اوج سخن  
 برین از آسمان شد شعله نایب  
 که تصویرم مصور شد بر صورتی  
 چه غم داری نیاز از رفتن تنها ازین عالم  
 که سلطان المشایخ یا رجا نشت و همراهی  
 اوج جلوه گوییت بهر چه می هر سو  
 ای قلیله ایمانم و می جان دل و جانم  
 اندر دل بهر قطره در سینه به موج ماند  
 این جمله ضایع را مرجع توئی ای جهان  
 راه تو کوئی تو هر ای می هر کوئی  
 روسوی تو گردانم هر طرفی هر سوئی  
 خود بجز محیط است این هر سو و هر سوئی  
 تعبیر نیست اینک هر ای می هر سوئی



ای خنده من صورت گریه کشتی  
 ای سینه من دین دل از نه که در سار  
 ای کشت جگر سوخته خون گریه کشتی  
 ای دیده بگو صورت ناسودار  
 ای سینه من دین دل از نه که در سار  
 ای کشت جگر سوخته خون گریه کشتی  
 ای دیده بگو صورت ناسودار

چون ناز ترا از بیت وز بی زنیما زست  
 زبید که بدوا فکته از ناز زنیما زست

<p>از خلق جدا هستی و هم در همه بانی          بی نام و نشان بود و در خفا          برو حدت و است غرض کنش          هم شاه جهانی بستر افشاهی          هم شکفت سسی و سجه بدی          هم بارکش خرقه و هم زقبایش          هم صفوی و رقاصی هم صورت بی نظیر          هم ناله جانگاسی هم خنده جان شیر          هم بلبیل و شیده آوزاری و نزاری          هم خطی و هم خالی و هم هیره زیبا          هم خرمن گلزاری و هم برقی هم          هم شور و هم غم و هم آفت جانی          هم خضر و هم کانی و هم شیخ و وارو          هم قاضی و هم مفتی و هم حکم و نصرت</p>	<p>از جمله برادر و در جمله در آس          از بخت شناسا و خود صورت باس          یک شان بخلق ست و گرشان          هم دلق برادر و هم شکل گداس          هم دوش نریازی و در تنگدانی          هم ز سر آگ و هم ترک خدای          هم حوی و هم تارک و هم صورت صدای          هم شور و هم سار و هم درد و دوا          هم در حین و هم کل حلو و غای          هم کامل مشکینی و هم لطف دوا          هم دیده قنای و بالاسی طلبای          هم غمزه و هم غم و هم ناز و آوا          هم شریکه و هم دلف و سینه ماس          هم گفته انا الحق و هم بر آس</p>
---	--

دیوان بنام افغانی  
 افتاده بنام افغانی و در آس  
 شور و حال و غم و غایت  
 ای شب بر و درده جان  
 جانان جهانست و در آس  
 ای شمع و در آس  
 از زندگی افغانی  
 می نوش کن جان بلبیل  
 ای افغانی و در آس

ای دیده بگو صورت ناسودار  
 ای سینه من دین دل از نه که در سار  
 ای کشت جگر سوخته خون گریه کشتی  
 ای سینه من دین دل از نه که در سار  
 ای کشت جگر سوخته خون گریه کشتی  
 ای دیده بگو صورت ناسودار







منشوی  
 کن نظر جان کلام  
 کد کو تاه فقه باس دراز  
 مگر بی کلام ولی زبان  
 امر بی ست در دلم فلان

از تخیل نور ذات حبیب  
 وان دیگر از غاصت و ملک  
 حسب خواست حضرت اعیان  
 کاندرو ظاهرت آیاتش  
 جز یکی نه چگو میت بهیات  
 جست و جوی نمود بانگ و دو  
 که ظهورش بود در و کامل  
 بهتر و خوب تر از عالم دید  
 هم در و وصف لغت تشبیه  
 دیگر کس نبود لائق آن  
 گریه بین تو با حقیقت عین  
 وجه طرقت نقایص عبده  
 جانب آن خصایص ربی  
 نیست در و هر غیر او موجود  
 پس بود عین او همه اشیا

شد هزاران هزار شکل غریب  
 یک جهانی از جنس جن و ملک  
 خود بر آید بشکل اسن کو ان  
 هست عالم تمام مراتش  
 طرقت تر این که راس او مرات  
 لیک اندر جهان گفته و نو  
 سنجکس را یافت این قابل  
 آخر الام سوک آدم دید  
 متصف با صفات تربیه  
 زمین سید خلیفه انهن نشان  
 اوست آینه صاحب الوبین  
 روی سومی خصایص بی  
 سجده اش با نقایص عبده  
 پس نمون ساجدست و هم سجود  
 جز عدم نیست غیر ذات خدا

چفت و در بند برسم در باست  
 منشوی صوت پاک رعانی  
 یار ما مردم ست با تو کلیم  
 صیفت تو منشوی کلام قدیم  
 همه عالم پرست از آواز  
 لیک در نای گوش فکری باز  
 باز کردن ایمن بس استرا

منشوی فارسی  
 نیده ساز عیاره شندکار  
 منشوی یک کلام نه نقطه  
 از صد و شصت و شش و شش  
 اول و آخرش هر چه شد  
 سبب نام را با جبهه  
 زبان از و طوطی گرفت

عالم صوت از و طوطی گرفت  
 از خضرتش سبب نام را با جبهه  
 منشوی یک کلام نه نقطه  
 از صد و شصت و شش و شش  
 اول و آخرش هر چه شد  
 سبب نام را با جبهه  
 زبان از و طوطی گرفت



سیدان تنگین بن جانی شمار  
 دشت اکاهی از جبهه شایسته آمده بود  
 هر دین بر بزرگه و اوصاف دارا  
 سرسوی کلیب شنه تا قونج  
 در بزرگه دشت آمده بود  
 پیشیده کلای  
 کوه مسکاف مسجد و درج  
 پنهان جهان  
 شنه منحل شده ان جهان  
 از شش علی ضلالت تا کین

نور پیرنگ هست وحدت ذات دیدهای دلت که نابین است ورنه وحدت کجاست کثرت کو تو که هرگز ندیده آن نور نایفته شعاع نور خدا کاین همه ظلمت است و نور دگر ذات مطلق مثال گل باشد دین دلی و تعین است چو خار گل شوی اگر خطر بگل آری و ریختی بخار و رمانی سو اے هرا نچه فصدی تو می نو خاسته گل انگلشن اندرون خار و گل تو فرق بکن	دین تعین بود همه ظلمات پیش تو نور سرسبز این است بومی غنبر کجاست کجا بد بو چه بدایه حقیقت مستور بر دلت که شود ترا پیدا که شود این وان بهم همسر مبد فیض خرو کل باشد میکشد هر یک از و ازار دامن جان کس نیازی خود بر بنجه جهان بر خاسته گل ندیدی تو خار را دیدی خار دانستی و شدی گلشن اگر چه پستند از یک گلشن
---	---

مستزاد

لے دوست بین در همه سوره خدا را با عین بکاهی

در کامل و خالشن  
 اور و بیرون این انگلیج و در  
 بر شام و بکاهی  
 اگر چه طریقه آرمش بیرون است  
 اعی طالب است  
 بیستم نموده و گریه این و شهادت  
 آتی سوی داری  
 آتی بیرون از چه است

مانند  
 گاه شش  
 زبان پس تو خدا را نشانی یعنی تو خدا را  
 در هر پر بکاهی

مستزاد



شماره

44

این از تندگی این کجی و لیدها  
باضطلالی

2

ناقص از مطلع انوار  
ناقصه عیان شد

از محضر حضرت شیخ  
میرزا محمد باقر  
مدرسه دارالعلوم

خود گفت اما کی تر  
سر دار بهان شش  
خود بهان شش

اہر شام و پکا ہے  
 کہ صورت ماہ ہے  
 کہ صورت قطرہ  
 گاہی یکا ہے  
 و شکل گدایان  
 و صورت شاہی  
 بر سنجہ  
 با حال تباہ ہے  
 و فصل بہاری  
 بانالہ و آہ ہے  
 این نور ہدایت  
 از زلف سیاہی  
 و حضرت قرآن  
 جزوات الہی  
 بے پردہ مفر

و حکومت نو آمدن آن دلبر زیبا  
 گه محشر در خشن بر دے همه دنیا  
 گه فرش گے عرش گے بحر گے بر  
 گه شکل صدف آمدن گه گوهر یکیت  
 گه دلچ بر کرده مبار بار بر آمد  
 گه تاج لب آمدن بر تخت مطلا  
 گه یک کر لیے شدن خود جلو گرے کرد  
 گه سبک تخفون شدن گردید به صحر  
 گه خنده کنان رنگ گل آمد بگلستان  
 گه نغمه زمان صورت بیل شدن شیدا  
 از روشنی چهره زیباے همون ست  
 دین ظلمت کف دست بگفتار مویدا  
 گفت ست چو خود لبس کشدے شے  
 زان لبس بجه شان داغ و بنیم همه اشیا  
 در خلق نشین ز این سخن سر حقیقت

خود بود که بر شاخ شتر قرار گیرد  
در صورت آنکه خود خمر شده از غم خوار آید

15

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

قلمرو بیان یا شریعت



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

گفته اند شده صورت زنار بر آمد  
که نرم دل و صاحب اخلاق حمیده  
که بر صفت آن ظالم خوشنواز بر آمد  
که ژاله و گه برت گه ابرمطیر است  
در خطه بد ریاض شده هموار بر آمد  
در شکل نسا ز آمده این شرع بیان کرد  
خودیت نسا ز آنکه به گفتار بر آمد

تضمین ال زینت کج فکر واقف نکات خفی حلی شی صنم علی حسنا

منکه با هم بود از جوش تقوای و خوش  
چون گذارم شد قضا را در میخانه

الفراق ای شنگ موس بود ایستغراق و غش

و کجی بخت تیرا هم گشت از کیشگی  
از جرم هسته و دیوانگی و بیخودی  
گفت فی الواقع ولی

گشته ام از غم بزمی که در آن روزی  
وای بودیم که با این کسرت صوم و قنار  
مست بودیم که با این کسرت صوم و قنار  
کرده ام مقفون با روزه ساقی خیم بزار  
مست گفتم بخت پرست دکار و زنا بزار  
وای بدم من چشم حال از غم بزار

این بود وستان که خود را در قفس قهر و غم  
 نیزان دشمنان خود گرفت و قفس غم و غم  
 نه حدیث اینان که خود را در قفس غم و غم  
 خدمت پیران که خود را در قفس غم و غم  
 مکرر این بدگانش بنده ام حلقه بگرد  
 آنکه حسن و ادا از ماه باشد خوشتر  
 نیک دوست را از طریق و غیر آن  
 چگونه با شما ای پنهانی  
 این غم و غم



حال ضعف و غیره

گوشه و سرودارستان کلبه  
بر سران طریقت شایسته  
داشت همچون شمع در روز روشن  
آنچه چون پروانه در نور می تابید  
کاشت در محقق هم می بار  
نه نیاز احمد امام اهل راز  
تا ریح وفات

چیمبرے از احوال مصنف قدس اللہ سرہ الغفرین

حضرت شاه نیازا احمد صاحب نیاز شسته وقادری حاجی حشرین  
شرفین حضرت حکیم شاه رحمة الله صاحب سرمدی که مولد مبارک ایشان  
سرمدت تحصیل علوم ظاهری و باطنی به زمانه حضرت مولانا محمد  
صاحب دهلوی شسته نظامی قدس الله و در دلی کرده اند بهر ستم سال  
و ستاد فنیست علم ظاهر به زیب فرق مبارک شین و در نورده  
ساله بروست مبارک حضرت مولانا محمد فخر الدین قدس الله بیعت  
کردند و بحکم مرشد خود رونق بخش بایشان ملی شدند باز به مقام رام پور رسید  
مبارک شاه عبدالصاحب قادری که از فرزندان حضرت عیسی الاعظم رحمة الله  
علیه و در خانان قادریه بیعت نمودند خیاخه شسته وقادری مشهور اند  
وصال ایشان بهر مفا و بیعت ساله شهر بایشان بر ملی تاریخ ششم و چهارم  
هجری و اقصیه و شکار و آذربایجان وصال ایشان گفته فرساده بود و در ذیل  
شبه و فرار فیض از پنجاب بریلی است هر سال عمرش شود اکثر شش گاهی شیرازی  
و خیشانی از ولایت خود آمدند به ایشان ندیده از و شان لایق خود نیستیم هم شدند

در مقام قربتی بر فرزند  
از جادو دین بدست  
کوسوی خلد برین آمد فراز  
سال و صلح یافتی که غائب  
قطب از رخسار احمد شدینار  
مستقر قیامت  
بسم الله الرحمن الرحیم  
منافج  
الحی بنی شمس امام  
علیه السلام و علیہ السلام  
بنی شمس

[illegible]



۹  
شیرینان رضایه  
باختار در رضاخانه  
نوازنده از سیمت سماک  
غلامان این بارگاه  
که فرمود است عالم شاه  
چو نیکو دواند اند  
حق حریفان زندان  
چو نوازده

مناجات

بصدق و صفاء خلق با بر سر  
از یافته شرع و سنن استقام  
لقب خداست و این سخن در  
که دین نبی شد از موعظی  
شفیع خلافت روز جزا  
که سوئی حقیقت کند سر  
جهان منتظر که شو و دنیا  
که هستند شان جماعت قبل  
بحق علایمان و اتباع شان  
بود نام او کعبه الله هم  
که بسته اند از سر اعتقاد  
بقیلم خلق آمده از سما  
که بودند شان خا صکان خدا  
شهادت گرفتند از عزا  
رفاقت نمودند اندر دعا

که از جام حق قلند و نشان  
که دارند ارسلت ننگ جان  
چو میباش که بر سر این  
خود را به خودی انداختن  
بزرگ دین عمر کرد بدست  
که هستند دین ارض و دین  
حق ضعیفان پیرانه سال  
که دارند دیار سالی کمال  
بخت جوانان اهل صلاح  
علیه مونسان همان  
مومنان گشت باطن











دین الف  
کونی دین عیسا  
عشق میں جان دینے میں  
اوٹھنے میں  
پہاں عیسا  
کونی دین عیسا  
عشق میں جان دینے میں  
اوٹھنے میں  
پہاں عیسا  
کونی دین عیسا  
عشق میں جان دینے میں  
اوٹھنے میں  
پہاں عیسا

# دیوان شیارو

بسم الله الرحمن الرحيم

مگر کوئی مکان نظر نہ لگتا ہوتا نہ اگر اس کے تماشے میں تیر گر شانِ تیر کی اوجھل پہ بھلتی اسرا حقیقت کے خیر و اوجھل تھے امکانِ باہر سے کٹھن کا پایہ	ہر آن میں اوس کا یہ نیا دھنگ نہ ہوتا حیرت سے میں آئینہ منظر دنگ نہ ہوتا اسلام کے لائے میں اوس سے تنگ نہ ہوتا مقتاد و دولت میں کبھی جگ نہ ہوتا ورنہ دل آگاہ مرا تنگ نہ ہوتا
---	--

گر روئے غفلت کو تو ہنس نہ اوٹھتا  
لے عشق قیماں آگے ترے سنگ نہ ہوتا

چادر سے ہوج کی نہ چھپے ہر اک اپنا ہی کچھ نہ صرف ادا ہوتے کہ تم	برقعِ حجاب کا نہو برقعِ حجاب کا چہرہ چھپ کے پیسے میں پڑھ نقاب کا
---	---

دین الف  
کونی دین عیسا  
عشق میں جان دینے میں  
اوٹھنے میں  
پہاں عیسا  
کونی دین عیسا  
عشق میں جان دینے میں  
اوٹھنے میں  
پہاں عیسا  
کونی دین عیسا  
عشق میں جان دینے میں  
اوٹھنے میں  
پہاں عیسا



کسی کو نہ آئی مھر تھی میرے حال پر  
ہو رہا ہے کوئی خندہ گل شکر شکر  
امی غ دل او کھڑے ہیں بال سر کے  
پھولا نہیں تھما ہے بجائیں پھول  
بیٹھا نہیں ہے ایسا کر دل میں دھم  
مارا تمھاری زلف کا ہرگز نہ چسکے  
میں میں نیاز مند جناب امیر کا

<p>وہ تنوع ہاتھ قتل جان پر ہوا لیکن چراغ داغ سے مجھ ہے ہوا مکمل نہیں جو بھرنے یہ کھر گھسا ہوا ہر خندہ و نالہ صبح ہوا ہوا اوس غریب کو دیکھا کہ جنتی فشا کہہ کیا کر گیا و ام چھٹ کر چھٹا یا اسکی بوس میں اپنا بسا ہوا بن جی لیے جو نیلے یہ کافر ہوا سو بار سج رہا جو یہ فحشی ہوا اسو سطر میں صاحب فکر ہوا</p>	<p>کیا جانے کسی گھات میں نکلا ہوا اپنا تو ملک لہو کھجی سے اوڑ گیا دل خانہ خدایہ ضم اسکو مت گرا ہرگز نہ آئی مھر تھی میرے حال پر ہو رہا ہے کوئی خندہ گل شکر شکر امی غ دل او کھڑے ہیں بال سر کے پھولا نہیں تھما ہے بجائیں پھول بیٹھا نہیں ہے ایسا کر دل میں دھم مارا تمھاری زلف کا ہرگز نہ چسکے میں میں نیاز مند جناب امیر کا</p>
---	--

<p>خوش و بگاہ آشنا دیکھا چہرہ یار جا بجا دیکھا بہنے او سکو سنا ہے یاد دیکھا</p>	<p>عشق میں آج بڑا دیکھا نکاتہ اینا سے واقف ہو بلکہ یہ بولتا تھکتا ہے</p>
---	--

کسی کو نہ آئی مھر تھی میرے حال پر  
ہو رہا ہے کوئی خندہ گل شکر شکر  
امی غ دل او کھڑے ہیں بال سر کے  
پھولا نہیں تھما ہے بجائیں پھول  
بیٹھا نہیں ہے ایسا کر دل میں دھم  
مارا تمھاری زلف کا ہرگز نہ چسکے  
میں میں نیاز مند جناب امیر کا

کسی کو نہ آئی مھر تھی میرے حال پر  
ہو رہا ہے کوئی خندہ گل شکر شکر  
امی غ دل او کھڑے ہیں بال سر کے  
پھولا نہیں تھما ہے بجائیں پھول  
بیٹھا نہیں ہے ایسا کر دل میں دھم  
مارا تمھاری زلف کا ہرگز نہ چسکے  
میں میں نیاز مند جناب امیر کا



















رویف کاف از می و فار سے

انگوینے کے لئے صلوہ نہنگ جھانکی  
 کہ لعل گہ گہر کے بینک تنگ تنگ  
 ہونے میں سیراۂ دہو لہا سدا  
 سب کر چلا رہا بیانی حرم فغان  
 صبرستان کی باقی تو کی کو کھنگ  
 دریا دل سے ادھر تو ہوجاؤست  
 دریا دل سے ادھر تو ہوجاؤست  
 دریا دل سے ادھر تو ہوجاؤست  
 دریا دل سے ادھر تو ہوجاؤست

پر دھوکہ ملک اک منہ سو اگر اراو جھاو  
 بیچہ زیا جو برہن کبھی دیکھے  
 کر کبک درسی چال تری باہلی دیکھو  
 ہو جائیں یہ خود مردم ہستار فراموش  
 ہجہ جاو اسیوت کی پرستار فراموش  
 رہ جاو اچک اور کوئے زقار فراموش

رویف کاف تاک  
 جب لہن کھیا تیار کہ کچھ حسن کا نقشہ  
 ہو کیوں نہ اوتھو صورترا خفا فراموش  
 وکاف فار سے

غم کو تک کرتا ہو کم جہان شک  
 سوز دل سے پھک گیا خست تن  
 آہ تبار کے شعلوں کو دیکھ  
 کرتے کرتے تخت گاہ چشم سے  
 تھیں آنکھیں معدن نور صبر  
 طفرہ رکھتا ہو اثر دربان شک  
 آب ہو دست آستین امان شک  
 آہ لہل سو کھتی ہو جان شک  
 ملنے مائی میں یہ خاقان شک  
 آج کل کچھ ہو گئی ہیں کان شک

میں جو ابر خانہ یا آنکھیں نیار  
 جس سے نکل رہن غلطان شک  
 رات دن ہو بارش باران شک  
 بے طرح اٹھا ہو یہ طوفان شک  
 گرتا ہو اس گہری حسان شک

کیا ملا ہے اندھوں طوفان شک  
 یا الہی نوری گردون سنبھال  
 بچک چکر تھی ہمتو ای یا راو بھی  
 کیا ملا ہے اندھوں طوفان شک  
 یا الہی نوری گردون سنبھال  
 بچک چکر تھی ہمتو ای یا راو بھی

میں جو ابر خانہ یا آنکھیں نیار  
 جس سے نکل رہن غلطان شک  
 رات دن ہو بارش باران شک  
 بے طرح اٹھا ہو یہ طوفان شک  
 گرتا ہو اس گہری حسان شک



<p>دیکھا جو ہر تو عشق کے دریا میں آ گیا دیکھا نہیں ہے اس کی ملا کا مگر نہنگ</p>	<p>دیکھا جو ہر تو عشق کے دریا میں آ گیا دیکھا نہیں ہے اس کی ملا کا مگر نہنگ</p>
<p>دیکھا اس کی جلوہ گر تو کوہ میں وہو تیرنگاہ لیس ہے کیوں بھج جگ بیاسا ہوس کی جھوڑو لٹکا پھو موسم آج میں جلایا کہن تنگ ناوک اوو ہر نجل ہوا و نہنگ خیر مستی کے نام سے بھین آتا تھا غریب بی خانان عشق کا تکیہ ہر خست و</p>	<p>دیکھا اس کی جلوہ گر تو کوہ میں وہو تیرنگاہ لیس ہے کیوں بھج جگ بیاسا ہوس کی جھوڑو لٹکا پھو موسم آج میں جلایا کہن تنگ ناوک اوو ہر نجل ہوا و نہنگ خیر مستی کے نام سے بھین آتا تھا غریب بی خانان عشق کا تکیہ ہر خست و</p>
<p>نون</p>	<p>خون جگر روان ہے یہ جگر ہی چشم سے کہتے تیار سو جسے ایک ہی سر خرنگ</p>
<p>انہو مالوش سے ہوا سرخدا نازان جینا نازان یہاں سو وانا نازان اور مری قید سے ہوا خانہ زندان نازان کیونکہ دیکھی ہوئے پیر نشان نازان</p>	<p>دشت پیک سے ہوائے سیان نازان جاگتا تھوڑی جیب اشکو تیرے دین فخر نچر خون سے مری پابندی پھنس گئے دام میں اس کو جوں دین</p>

دیکھا جو ہر تو عشق کے دریا میں آ گیا  
دیکھا نہیں ہے اس کی ملا کا مگر نہنگ  
دیکھا اس کی جلوہ گر تو کوہ میں وہو  
تیرنگاہ لیس ہے کیوں بھج جگ  
بیاسا ہوس کی جھوڑو لٹکا پھو  
موسم آج میں جلایا کہن تنگ  
ناوک اوو ہر نجل ہوا و نہنگ خیر  
مستی کے نام سے بھین آتا تھا غریب  
بی خانان عشق کا تکیہ ہر خست و

خون جگر روان ہے یہ جگر ہی چشم سے  
کہتے تیار سو جسے ایک ہی سر خرنگ  
انہو مالوش سے ہوا سرخدا نازان  
جینا نازان یہاں سو وانا نازان  
اور مری قید سے ہوا خانہ زندان نازان  
کیونکہ دیکھی ہوئے پیر نشان نازان  
دشت پیک سے ہوائے سیان نازان  
جاگتا تھوڑی جیب اشکو تیرے دین  
فخر نچر خون سے مری پابندی  
پھنس گئے دام میں اس کو جوں دین



۵.

<p>نیا ز اب سواریا جان دیکھتا ہوں                  و سہ عشق تیرا جو ان دیکھتا ہوں                  ایک ضد میں یا رو آتا دیکھتا ہوں                  تعمیر وہاں کی بین میں تو ہزار                  دیکھا رکھ رکھ کر آؤ نظر پار                  گرفتار میں تو میں تھا غبار                  ایسا ہی دیکھتا تو غم بہار                  دیکھتا دیکھتا</p>	
<p>رنگ شک ایسا نہ تھا رنگ                  دید میں اپنے نہیں کوئی زبون                  دین دھونڈھے اگر یاد دنیا و دین</p>	<p>اگر تیرے سخت دل اکھون کی راہ                  حسن جان جلوہ گر شہی میں ہے                  کون یا سکتا ہو مجھ کو گشتہ کو</p>
<p>جس نے پہچانا ہے اپنے آپ کو                  سے تیار اپنے قدم برسرنگون</p>	
<p>و سہ جلوہ حق عیاں دیکھتا ہوں                  مگر خود پستی زبان دیکھتا ہوں                  حرم درمیں ایکساں دیکھتا ہوں                  یہ آپس کا جھگڑا یہاں دیکھتا ہوں                  سو وحدت کا دریا عیاں دیکھتا ہوں</p>	<p>اگر چہ میں سیرتیاں دیکھتا ہوں                  بنے جسطرح حق پستی ہوں کرتا                  جودب احرم ہو صنم بھی سی ہے                  اسے برمن اور اوسو شیخ ملنے                  ازل سے ادنا کج کثرت ہو پیدا</p>
<p>نیا ز اب کہوں کس سے را حقیقت                  یہ عالم سرا یا گمان دیکھتا ہوں</p>	
<p>تجھے میں فصیح البیان دیکھتا ہوں                  خدا ہی کا جلوہ بیان دیکھتا ہوں                  تجھی کو نہاں در عیاں دیکھتا ہوں</p>	<p>بھلا اک غزال اور بھی ایسی کہو                  جدھر دیکھتا ہوں جہاں دیکھتا ہوں                  نہ تن دیکھتا ہوں جان دیکھتا ہوں</p>

نیا ز اب کہوں کس سے را حقیقت  
 یہ عالم سرا یا گمان دیکھتا ہوں  
 تجھے میں فصیح البیان دیکھتا ہوں  
 خدا ہی کا جلوہ بیان دیکھتا ہوں  
 تجھی کو نہاں در عیاں دیکھتا ہوں  
 بھلا اک غزال اور بھی ایسی کہو  
 جدھر دیکھتا ہوں جہاں دیکھتا ہوں  
 نہ تن دیکھتا ہوں جان دیکھتا ہوں



ترش  
 جو الیوس  
 او یسکا افغانو سنان  
 عا سنان  
 سنان  
 سنان  
 سنان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

کے لئے جو کہ اس کی تعلیم پر توجہ دے گا۔

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم أئمة المرسلين وأوصيائه الكرام الذين هم رؤساء الدنيا والآخرة  
والذين هم صلوات الله عليهم أجمعين















کتابخانه شخصی خان

در بیان حال بنده که در محضر حضرت مولانا  
 در مقام الفتوی در محضر حضرت مولانا  
 در بیان حال بنده که در محضر حضرت مولانا  
 در مقام الفتوی در محضر حضرت مولانا  
 در بیان حال بنده که در محضر حضرت مولانا  
 در مقام الفتوی در محضر حضرت مولانا  
 در بیان حال بنده که در محضر حضرت مولانا  
 در مقام الفتوی در محضر حضرت مولانا



وہ بین باریہ بار و اغیار کے  
 اندھیرا دھلا انسان اور غیار کے  
 یہ جلوی میں سب جلوہ دار کے  
 سہارہ و خزان ہمہ گیر انسان کے  
 کھجی باری میں کھجی انسان کے  
 ادھر کی نہیں جانتے کہ کون سا  
 مسان ہمتو باشندی میں بار کے  
 پوران روئی زلف و کھجی انسان کے  
 کھجی باری میں کھجی انسان کے  
 کھجی باری میں کھجی انسان کے  
 کھجی باری میں کھجی انسان کے

نہ وصال ہو نہ پھران سرور سے جو  
 رو تو اوٹھو چھو چھو سون سون

جسے کہ خواب غفلت سو نہ نین جگلائی  
 جو دلی کو تھو تو از م سورانی تھی بائی

یہاں میں رہا ہوں جب تو سخن نیاز بولوں  
 سوز کی زبان کو دسی جو کو کہہ سکا ماہی

شہر سے ہنر شہتبار کے  
 مسان ہم تو طالب میں دیدار کے  
 نہ تھکے کبھی گرد گلزار کے  
 ہوئے غرق دریا گہر بار کے  
 عبادت کو آتے ہیں ہمار کے  
 جلو ملے رو وین گلے خار کے

غزل اور ایسی ہی کہو ساز  
 کہ مشتاق میں ترے اشعار کے

چھٹا ماتھے سے چشم جو نکلا کر  
 یہ جنبش جواہر دین ہمار کے  
 یہ دھڑکتا ہوا کہ بند و ترک  
 لیا زلف نے دام میں مار کے  
 سوچ رہی تھی ہاتھ تلوار کے  
 کہ بعد دوش میں زلف و خسار کے

وہ بین باریہ بار و اغیار کے  
 اندھیرا دھلا انسان اور غیار کے  
 یہ جلوی میں سب جلوہ دار کے  
 سہارہ و خزان ہمہ گیر انسان کے  
 کھجی باری میں کھجی انسان کے  
 ادھر کی نہیں جانتے کہ کون سا  
 مسان ہمتو باشندی میں بار کے  
 پوران روئی زلف و کھجی انسان کے  
 کھجی باری میں کھجی انسان کے  
 کھجی باری میں کھجی انسان کے  
 کھجی باری میں کھجی انسان کے











جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی  
 جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی

جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی  
 جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی

جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی  
 جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی

جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی  
 جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی

جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی  
 جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی

جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی  
 جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی

منہ	
پاک مندرہ پوری ہو سحانی گن گاوجی	بیرنگی کو سرت جا کر اپنا آپ گماوجی
منہ	
موج ہن ہلی ہو سح سہ بدہ ہسری	سکھی سہلی سنگ کی کھلی کھلی
ہر سرت رین نیما ز کو جانوں اپنی نورانی	پیت کی رت کیا ہستی ہو سچا گماوجی
منہ	
جولینا کا جھینکنا کو ٹوٹو ہون جان	نگری نگری کھلی کھلی کھلی کھلی
درج کھکاری کھلی کھلی کھلی کھلی	تن جی جی کھلی کھلی کھلی کھلی
منہ	
ہو سچا ہستی رسی احمد جو کے دوار	نبی علی کو رنگ ہو سچا حسین کھلا
ایسوا کھو کھو کھلا رسی رنگ بنو	نیما ز سچا راجپوت کھلی کھلی
منہ	
سچ ہستی سچ رت سچا گن کی ہو ہا	ہو سچا کھلی کھلی کھلی کھلی

جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی  
 جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی

جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی  
 جنگیہ یا راجپوتانہ کی کھلی کھلا  
 ہونے والی اور کھلی کھلا ہونے والی



# خاتم الطبع

ہزاران ہزار نیاز بحضرت خداوندی نیاز کہ کلام عرفان طراز یعنی ہرود دیوان  
فارسی وار دوی جناب شاہ نماز احمد صاحب نماز بہ طبع  
فیض منبع صاحب اقبال وزور قشقی بول کشور واقع ممبہ  
کانپور بہ تمام تمام منصرم بمشال لالہ بشیشیر و مال بہ اپریل ۱۳۵۴ء  
طبع گردیدہ حقیقت پرانہ حجاز پوسٹ شدہ

مارنج طبع مطبوع طبع تختہ نعل مغربہ بالکمال و وقار  
لالہ بدن موہن لالہ سرشار خیر آباد وطن بکٹائی فن

چودویان و دعارفانہ کلام	زبان فارسی اور اردو تمام
چھپے ایسے ہلو سے اے فنی	جنھیں دیکھ کر پڑھیں صلی علی
پے طبع سرشار نے یک قلم	یہ بیت انکی تاریخ بین کی رسم

چھپے رطف ہے آج لے بے نیاز  
۳۰۴  
۹۸۸  
۱۲۹۲







خمس نعتیه در دو شرحین عیش قرین و غم دورین تصنیف شوق آفرین و جفا و لایب جان محض

<p>عشق کجاست که این چنین بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل</p>	<p>عشق کجاست که این چنین بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل</p>	<p>عشق کجاست که این چنین بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل</p>
---	---	---

صل علی بنی اهل بیت علی محمد	صل علی بنی اهل بیت علی محمد	صل علی بنی اهل بیت علی محمد
-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------

<p>عشق کجاست که این چنین بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل</p>	<p>عشق کجاست که این چنین بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل</p>	<p>عشق کجاست که این چنین بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل</p>
---	---	---

صل علی بنی اهل بیت علی محمد	صل علی بنی اهل بیت علی محمد	صل علی بنی اهل بیت علی محمد
-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------

<p>عشق کجاست که این چنین بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل</p>	<p>عشق کجاست که این چنین بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل</p>	<p>عشق کجاست که این چنین بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل بهر لب و لعل و لعل و لعل</p>
---	---	---

صل علی بنی اهل بیت علی محمد	صل علی بنی اهل بیت علی محمد	صل علی بنی اهل بیت علی محمد
-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------







١٢٠  
١٢٠

DUE DATE

٨٩١٥١٢

٨٥٤٢



ՀՀԿՍ ԿԸԿ ԿԸԿ ԿԸԿ ԿԸԿ ԿԸԿ

ԿԸԿ ԿԸԿ ԿԸԿ ԿԸԿ ԿԸԿ ԿԸԿ

Date.	No.	Date.	No.
-------	-----	-------	-----